سبک جلال آل احمد

کاخ ساز، متین

ء جلال با متون کهن ادبیات فارسى الفتى نزدیک داشت، زیر و بم‏هاى سبکى آنها را مى‏شناخت و به دلیل زنده‏بودن این ویژگى‏ها و تأثیر جدى‏شان بر مخاطب اهل فهم پس از گذشت چندین قرن، از آن ممیزه‏ها در آثارش بهره مى‏گرفت. جلال، سخن روز خویش را با ساختار نگارشى گذشته در هم مى‏تنید و معمارى خاص خود را در کلام و کتابت مى‏آفرید. این معمارى از برون و درون مخاطب را جذب مى‏کرد و سبب رواج منویات وى در جامعه مى‏شود. تا آن حد که سیاق وى در ادبیات معاصر تا حد سبک ویژه جلال، اشتهار یافت و مقلدانى نیز از آن پیروى کرده‏اند.

نویسنده محترم در متن زیر تلاش کرده است با استخراج برخى از نمونه‏هاى بهره‏گیرى آل‏احمد در آثارش از متون کهن مانند «تاریخ بیهقى»، مدعاى خویش را مستند کند. گرچه این مدعا تازه نیست و تطبیق نیز سابقه دارد اما رو در رو نشان دادن آثار جلال با اجدادش خالى از لطف نیست. البته مى‏تواند کارى دقیق‏تر، فراگیرتر و همه‏جانبه‏تر را نیز سامان داد.

آنچه به عنوان سبک شخصى جلال آل‏احمد در نثر به شمار مى‏رود در واقع در سفرنامه‏هاى وى نمود یافته: ساختار جمله، ایجاز و خلاصه‏گویى، شیوؤ محاوره‏اى و بسیارى نکات دیگر که با اندکى تأمل، ریشه‏هاى آن را در متون کلاسیک زبان فارسى خاصه «تاریخ بیهقى» و سفرنامه ناصر خسرو قبادیانى» (اگر چه انتساب این سفرنامه به ناصر خسرو جداً مورد تردید است- نظر جناب استاد شفیعى کدکنى، برتلس و برخى دیگر) مى‏یابیم.

تاکنون مقایسه نکته به نکته بین آثار آل‏احمد با آن دو اثر، انجام نشده یا در هر حال به نظر حقیر نرسیده است و این مقاله رهیافتى تواند بود بر آن مقال.

-حذف فعل معین از آخر فعل اصلى: «و این دهاتى پوستین به کول ما همچنان نیمه‏ى پوستینش را به تن دارد، حتماً لاى آسترش پول قایم کرده.(1)» که «کرده» به جاى کرده است» آورده شده است. یا «... و گاهگدارى خرى یا اسبى یا گاوى در مزرعه‏اى بسته.(2)». «بسته» به جاى «بسته شده است یا «وسواس ایشان انگار مرا هم گرفته.»(3). گرفته به جاى گرفته است.

شاهد از تاریخ بیهقى «یوسف عم را برابر نشارد و اعیان و محتشمان دولت نشسته و ایستاده(4)»، یعنى «ایستاده بودند» یا «چون عبدوس و بوسعد باز آمدند ما به بلخ رسیده بودیم و عذر رفتن‏تبعجیل سخت نیکو باز نموده.»(5) یعنى «بازنموده بود».

-حذف فعل اصلى بدون قرینه که استعمال آن آن در ادب کهن نادر است: «و دست آخر یک رقص محلى دسته جمعى.»(6) حذف فعل «آغاز شد.»، یا «... و بعد شام»(7) حذف «آوردند» با توجه به سیاق کلام. یا «تمام خیابان‏هاى منتهى شونده به مسلخ پوشیده از لاشه‏هاى ناقص. تکه گوشت‏هاى قابل خوردن را آنا مى‏بردند و الباقى رها»(8) که با حذف فعل «مى‏شدند» یا «مى‏شوند» مواجهیم- شاهد از سفرنامه ناصرخسرو «و فواره‏هاى بسیار ساخته و بازارهاى نیکو و نعمت فراوان»(9) فعل «دارد» مخدوف است. «حلب را شهرى نیکو دیدم باره‏اى عظیم»(10) که فعل «داشت»، ظاهر نشده است.

-استفاده از «قید» به سیاق و لفظ کهن «مرا بگو که سخت خوشحالم»(11). یا «اما کلمات عربى بر ذهنم سنگینى مى‏کند و بر زبانم و سخت هم.»(12) نیز «و سخت ناراحت بود که چرا باید روزى سه روبل کرایه اتاق بدهد.»(13) مقایسه شود با «و طاهر دبیر من نشست و به دیوان رسالت با بادى و عظمتى سخت تمام»(14) و «و وى نیز برفت و سخت وجیه شد در این خدمت».(15) نیز «و امیر سخت نومیده شده بود.»(16)

-استفاده از حرف ربط «واو» پس از نقطه؛ قاعده کلى نگارش پارسى آن است که پس از اتمام جمله و آمدن فعل نقطه آید، (17) در صورتى که خلاف آن در نثر جلال دیده مى‏شود. «در سى کیلومترى شمال تاشکند. و هر محلى که معبر رودخانه...».(8)«دو چندان زاینده رود بود در تابستان. و جاده عجب شلوغ. از کامیون و بارکش و بارکش. و زن‏هاى دهاتى...»(19) و گاه به افراط و کسل کننده «تالارهاى کوچکى مختصر مبلى براى استراحت. و چقدر دنج. و چقدر آرام. و چه نور مناسبى، و چه سقف بلندى.(10)» شاهد از تاریخ بیهقى «و بسیار غنیمت یافتند از هرچیزى. و پس از آن که حصار ستده آمد.»(21) یا «چنانکه صواب بیند پنهان کند. و نامه‏اى توقیعى». (22) «و به بصره برند و به دیگر بلاد. و اگر کسى نماز کند...(23)» «... در باقى شود و گسسته گردد. و گویند عرض این خلیج دویست فرسنگ است.»(24)

-حرف ربط «که» براى مفاجاة (ناگهان) «فقط بلدى پوست خربزه زیر پاى دیگران بیندازى؟ که مدیر وارد شد»(25) مقایسه شود با «... جنگ به غایت گرم شد که یک علامت سیاهه از بالا گسست...»(26)

(2) «که» براى مقارنت زمانى «و دور برداشته بودم که دو نفر از اهالى وارد شدند»(27) مقایسه شود با «وآلتو نقاش بابنده نکته چند بگفته است در راه که مى‏راندیم.»(28)

(3) «که» براى بیان نتیجه «... گفتم مگر مجلس عروسیتان مجلس وعظ است؟ ما هم که نکیر و منکر مردم نیستیم. که رضایت داد و تا شب عروسى با هم جنبیدیم»(29) قس «و نیز باید که این حدیث به بوسهل نرسد که از من نیازارد»(30)

(4) «که» توضیحى» و کار که تمام شد درآمدم که: ناهار بخورم»(31) قس «پس اگر عشوه دهد کسى، نخرد که او را گویند...»(32) نیز «و مرا چاره نیست از بازنمودن چنین حال‏ها که ازین بیدارى فزاید.»(33)

(5) «که» به صورت و ترکیب «یعنى که» براى بیان مقصود» ... صبح توپ انداختند، در منى... یعنى که عید اضحى»(34) قس «و عبدوس را یک دو فرسنگ با خویشتن برد یعنى که با وى سخنى چند فریضه دارم.»(35)

(6) کاربرد «دیگر اینکه» براى توضیح بیشتر: «دیگر اینکه حاج با ئوچ دیروز رفته» و پس از بیان مطلب ادامه مى‏دهد» دیگر اینکه در این سفر آدمیزاد...»(36) قس «و مثالى که مانده است به نامه راست مى‏توان کرد و دیگر که فریضه دارم.»(37)

-آمدن ادات نفى- منفصلاً- در ابتداى فعل براى تأکید در نفى «و گرچه آهسته دعا مى‏کرد و به زبانى که نه مى‏شنیدم و نه مى‏فهمیدم»(38) یا «و هنوز نه اشتهایى به غذا دارم و نه هیچ»(39) قس «بوعبدالله از ما و پدران ما پیغامى گذارد و به کسى و نه راست باشد.»(40) یا «... که این امتحان نه اهانت تو بود.»(41)

یا «مصطفى دنیابرو عرضه کردند نه پسندید(42)»

- گاه پاره‏اى از جملات او- ناخواسته- آهنگین مى‏شود «گدا و گدا. و همه فى‏سبیل‏الله گویان(43)» که وزن عروضى آن «فعولن فعولن فعولن» و یک «مفهولن» در آخر مى‏شود. یا «دختر بالغى داشت که عبا پوشیده خدمت مى‏کرد(44)» که وزنش اینست (فاعلاتن، مفاعیل، فاعلاتن، فاعلاتن، فعلن» یا «و یک نیم استکان نیم استکان ودکا(45)» «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن»

-در توصیف بناها و اماکن غالباً متأثر از ناصرخسرو است: «وا این عرفات، یک بیابان است، جلگه مانندى از سه طرف، میان کوه‏ها محصور، سر راه طائف، دشتى مرتفع، حوضچه مانند و خنک‏تر از اطراف و در حدودى چمنزار- بخصوص پاى کوه‏ها، شرقى مکه است و کف حوضچه پوشیده است از شن نرمى شبیه ماسه دریا با خرده‏هاى صدف...»(46) متن: «و از آنجا به شهرى رسیدیم و آن را قیساریه خوانند و از مکه تا آنجا هفت فرسنگ بود، شهرى نیکو با آب روان و نخلستان و درختان نارنج و ترنج و با رویى حصین و درى آهنین‏قدس سره.[ و چشمه‏هاى آب روان در شهر، و مسجد آدینه نیکو... و خمى رخامین آنجا بود همچو سفال چینى آن را تنک کرده بودند.(47)

- آوردن ک تصغیر در آخر برخى اسامى مانند جوان+ک= «جوانک»(48) که یادآور ک تصغیر- و گاه تحقیر- است در تاریخ بیهقى «مردک»(49) یا «دبیرک»(50). آخرین ویژگى نثر جلال که به آن مى‏توان اشاره کرد «ایجاز و خلاصه‏گویى» است که جملات را ناقص رها مى‏کند (یعنى مطلب را کامل نمى‏کند)، گاه با «...»(51) گاه با «الخ»(52) گاه با «رها کنم»(53)، نیز «ایضاً»(54) یا «دیگر قضایا»(55). که در هرحال این مورد بیشتر سبکى غیرتقلیدى را مى‏نماید.

م‏آخذ:

1-آل‏احمد، جلال؛ خسى در میقات، چ ششم، رواق، تهران1357، ص134.

2- سفر روس، چ اول، فردوس، تهران 1377، ص212.

3-همان، ص146.

4- بیهقى، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین؛ تاریخ بیهقى، ج1، زریاب، تهران 1378، ص46.

5- همان، ص76.

6-سفر روس، ص179.

7- همان‏جا.

8- خسى در میقات، ص127.

9- ناصرخسرو، ابومعین؛ سفرنامه، شرح دکتر جعفر شعار، ج اول، قطره، تهران 1371، ص79.

10- همان، ص75.

11- خسى در میقات، ص111.

12-همان، ص32.

13-سفر روس، ص80.

14-تاریخ بیهقى، ج1، ص46.

15-تاریخ بیهقى، ج2، ص720.

16- همان، 951.

17- دکتر یاحقى و ناصح، راهنماى ویرایش و نگارش، چ نوزدهم، آستان قدس، مشهد1380، صص64و 63.

18-سفر روس، ص212.

19- همان‏جا.

20- همان، ص206.

21- تاریخ بیهقى، ج1، ص168.

22- همان، ج2، ص626.

23-سفرنامه ناصرخسرو، ص147.

24-همان، 106.

25-آل احمد، جلال؛ نفرین زمین، چاپ اول، فردوس، تهران 1372، صص207و 206. توجه شود که «نفرین زمین» و «مدیر مدرسه» به سیاق سفرنامه‏ها، نگاشته شده‏اند.

26-تاریخ بیهقى، ج3، ص906.

27-نفرین زمین، ص158.

28-تایخ بیهقى، ص87 به‏نقل از: خطیب رهبر، خلیل؛ «حروف اضافه و ربط»، چ چهارم، مهتاب، تهران 1379، ص438.

29-نفرین زمین، ص259.

30-تاریخ بیهقى، نقل از حروف اضافه و ربط، ص416.

31-سفر روس، ص79.

32-تاریخ بیهقى، ج1، ص14.

33-همان، ج2، ص678.

34-خسى در میقات، ص132.

35-تاریخ بیهقى ج1، ص72.

36-خسى در میقات، ص148.

37-تاریخ بیهقى ج1، ص71.

38- خسى در میقات، ص166.

39-همان، ص161.

40-تاریخ بیهقى ج1 ص225.

41-الهجویرى الغزنوى، ابوالحسن على‏بن عثمان، کشف‏المحجوب، تصحیح و. ژوکوفسکى چ2، تهران 1371، ص242.

42-المیبدى، ابوالفضل رشیدالدین، کشف‏الاسرار وعدة الابرار، تصحیح على‏اصغر حکمت، ج4، چاول، ابن سینا، تهران 1339، ص168.

43-خسى در میقات، ص135.

44-همان، ص77.

45-سفر روس، ص85.

46-خسى در میقات، ص115.

47-سفرنامه ناصرخسرو، صص86و 85.

48-خسى در میقات ص87، سفر روس ص36 و غیره.

49-تاریخ بیهقى، ج2، ص672.

50-همان، ص460.

51-خسى در میقات، ص92.

52-سفر روس، ص168.

53-خسى در میقات، ص96.

54-همان، ص79.

55. همان، ص132.